

## معرفی و تحلیل کتاب جزئیات و کلیات ضیاءالدین نخشی

اثر: دکتر علی محمد مؤذنی

دانشیار دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

(از ص ۳۳ تا ۵۲)

### چکیده:

ضیاء نخشی یا ضیاءالدین نخشی در گذشته به سال ۷۵۱ هجری یکی از ادبا و شعرا و مترجمان و صوفیان معروف شبه قاره است که در اواخر قرن هشتم هجری در بدایون هندوستان می زیسته است. وی برای امرار معاش، طبابت را به عنوان پیشه خود برگزیده بود. به لحاظ اختیار زاویه عبادت و تمایل به خمول و گمنامی متأسفانه شرح حال و اطلاع کاملی از او در دست نیست، چنانکه خود او گوید:

نخشی با خمول خود می ساز گوشه دیگر دکان دگر باشد  
وی دارای چند اثر به فارسی است از قبیل: طوطی نامه، سلک السلوک، جزئیات و کلیات (چهل ناموس)، گلریز، شرح دعای سریانی و... جزئیات و کلیات او مجموعه‌ای است از مقالات آمیخته از نظم و نثر فارسی درباره جسم آدمی. این کتاب به چهل بخش (ناموس) تقسیم شده است و نویسنده در هر یک از ناموس‌ها یکی از اعضای رئیسه بدن آدمی را با نثر موزون ادبی و عرفانی شرح می دهد و دانسته‌های پزشکی خود را در همان ناموس فریاد مخاطبان می آورد. وی سخن خود را در هر یک از ناموس‌ها (اعضا) با غزلی در ردیف همان ناموس به پایان می برد و بنابراین علاوه بر مطالب پر اهمیتی که در این کتاب است، چهل غزل با ردیف‌های: موی، سر، پیشانی، رخسار، چشم،... و پای را شامل است.

واژه‌های کلیدی: ناموس، انسان، سر، پیشانی، موسیقی.

### مقدمه :

شیخ ضیاءالدین نخشی در گذشته به سال ۷۵۱ هجری از ادبا و شعرا و مترجمان و صوفیان معروف شبه قاره است. به دلیل اینکه وی در پی کسب شهرت و نام نبوده متأسفانه اطلاع دقیقی از شرح احوال وی در دست نیست. هر چند بعضی از مآخذ جدیدتر وی را از مریدان شیخ نظام الدین اولیاء دانسته‌اند، لیکن قدیمترین و معتبرترین مآخذ ما یعنی سیرالاولیاء که مؤلف آن تقریباً معاصر نخشی بوده است در این باره نه تنها کوچکترین اشاره‌ای نکرده، بلکه از وی ذکری هم به میان نیاورده است (آریا، سلوک السلوک، ص ۱۵، ۱۳۶۹).

آنچه ظاهر است وی از صحبت خلق برکرانه بود و با اعتقاد و انکار کسی کار نداشت. گویند در زمان شیخ نظام الدین اولیا سه ضیاء بودند: یکی ضیاء سنّامی که منکر شیخ بود و دیگر ضیاء برنی که معتقد و مرید او بود، دیگر ضیاء نخشی که نه منکر بود و نه معتقد. چنین شنیده شده است که وی مرید شیخ فرید است که نبیره و خلیفه سلطان التارکین شیخ حمیدالدین ناگوری است و الله اعلم، وفات او در سنه احدی و خمسین و سبعمأه واقع شد (همان، ص ۱۶).

طبق آنچه در نتیجه تحقیق و جستجو از کتابهای مختلف به دست آمده، او در اوایل ربع سوم قرن هفتم هجری در قریه «نخشب» یا «نَسَف» که از بلاد ترکستان می‌باشد و در نزدیکی بخارا واقع است متولد شده و تحصیلات مقدماتی را همان‌جا فراگرفته است (ساجد الله تفهیمی، سیری در گلریز نخشی، ص ۴، ۱۹۸۵ م).

نخشی در ایام کودکی به قصد هندوستان وطن خود را ترک کرد و در بدایون سکونت گزید و در علوم متداول آن روزگار از قبیل علوم قرآنی، تفسیر، حدیث، فقه، تصوّف، اخلاق، نجوم، طب، موسیقی، شاعری، انشاء و زبانهای عربی، فارسی، سنسکریت و زبانهای دیگر هندی سرآمد شد. از استادان او به جز شهاب الدین مہمره (م. ۶۸۶ هـ) اطلاع دیگری در دست نیست. (همان، ص ۴). نخشی پس از تکمیل تحصیلات به تألیف و ترجمه پرداخت و پیشه طبابت را برای گذران زندگی

برگزید. وی گهگاهی در مجلس شیخ نظام الدین اولیاء بدایونی حاضر می شد و بر اثر آن، جریان های عرفانی در قلب و ذهن وی ایجاد گردید و سرانجام در سلک مریدان و ارادتمندان شیخ فریدالدین ناگوری درآمد و پس از سالها حضور در مجلس او به مراتب عالی عرفانی رسید.

مؤلف خزینه الاصفیاء او را از خلفای بزرگ شیخ فرید الدین ناگوری محسوب می دارد (مفتی غلام سرور، خزینه ج ۱، ص ۳۵۲).

### آثار ضیاء الدین نخشی:

۱- سلک السلوک، کتابی است عرفانی در بیان مراحل و مراتب سلوک که شامل یک مقدمه و یکصد و پنجاه و یک سلک است که مؤلف به ویژه در چند سلک اول کتاب، برخی از مفاهیم و اصطلاحات مهم عرفانی را مشروحاً بیان کرده است.

۲- طوطی نامه (جواهر الاسمار)، مشهورترین تألیف نخشی است و شامل داستان های مختلف به زبان فارسی است. اصل مجموعه های داستان این کتاب هندی است و طبق داستان سرایی هندی که بعدها نیز در ادب فارسی تأثیر نهاده، داستان در داستان است.

۳- گلریز: این کتاب داستانی عشقی و آمیخته ای از نظم و نثر فارسی و سرگذشت معصوم شاه و دختری به نام نوشابه است.

۴- کلیات و جزئیات (چهل ناموس یا ناموس اکبر)، که بعداً در باره آن سخن خواهیم گفت.

۵- قصیده ربوییه یا شرح قصیده سیرانی (دعای سیرانی) که متن سیرانی آن را ابن عباس به عربی ترجمه کرده و اصل آن سوره ای از زبور بوده است. نخشی متن عربی آن را ترجمه و شرح کرده است.

۶- عشره مبشره، کتابی درباره ده نفر از اصحاب پیامبر اکرم (ص) است و طبق حدیثی از پیامبر، مؤدّه رفتن به بهشت به آنها داده شده است.

۷- لذت النساء، کتابی است دربارهٔ زنان و کیفیت تمّع جنسی از آنان. اصل این کتاب هندی است به نام «کام شناستر یا کوک شناستر» که نخشی به دستور امیر یا حاکم وقت آن را از زبان هندی به فارسی برگردانده است.

### چهل ناموس یا ناموس اکبر (جزئیات کلیات) (جزئیات و کلیات):

این کتاب که در زبان و ادب فارسی در نوع خود بی همتاست، مجموعه‌ای است از مقالات آمیخته از نثر و نظم فارسی دربارهٔ جسم آدمی به عنوان بهترین و زیباترین مخلوقات الهی و نشانه‌هایی از عظمت او جلّ شأنه. این کتاب به چهل بخش تقسیم شده و در هر یک از آن بخش‌ها که «ناموس» نام دارد، نویسنده یکی از اعضای بدن آدمی را شرح داده است. نخشی علت و وجه تسمیه این کتاب را به جزئیات و کلیات چنین بیان می‌کند که چون هر جزو از نظر اهمیّت به منزله کل است، از این رو آن را بدین نام نامیده است:

«هر جزو که در این مجموعه مذکور است از بس که آن جزو در محل خویش به منزله کل بود از این جهت این مجموعه را جزئیات و کلیات نام نهاده شد» (نسخه خطی، کتابخانه خدابخش، برگ ۷).

اعضایی که در این کتاب شرح داده شده‌اند به تصریح نویسنده، اعضای رئیسه است نه خسیسه. چنانکه گوید: «و از ذکر اجزای خسیسه عمداً احتراز کرده شد، بنابر آنکه بعضی از اجزای خسیسه از آنهاست که از غایت شرم نام آنها نتوان گفت: اعضای خسیسه را نکردم ذکری آری سخن شرم نگویند آن به»

نخشی که به تأسی و تأثیر از قرآن کریم، انسان را نمونهٔ اعلا و گوهر والای جهان آفرینش معرفی می‌کند و در جهان رنگ‌آمیز وی را صبغهٔ الهی و رنگ عالم بی رنگی می‌داند، اعضای انسان را نیز نشانهٔ قدرت خداوند و به عنوان مظهر جمال و جلال حق به نمایش می‌گذارد چنانکه گوید:

زسرتا پا توای فرخنده سرّی      به هرزه نیست الانسان سرّی

(همان، برگ ۶)

«ای نور حدقه شریف خلقت وای نور حدیقه حنیف فطرت، در عالم خلقت مخلوقی از تو شریف تر نیست و در جهان فطرت موجودی از تو منیف تر نه. درین رنگین سرای رنگ آمیز جز از تو کس ندیدم صبغه الله»

(نسخه خطی، کتابخانه خدابخش، برگ ۵)

بدین جهت چهل عضو رئیسه و شریف بدن انسان را به عنوان «ناموس» برگزیده و از جهات گوناگون معرفی و شرح می نماید؛ این اعضا عبارتند از:

ناموس اول در مناقب موی، ناموس دوم در مناقب سر، ناموس سوم در مناقب دماغ، ناموس چهارم در مناقب پیشانی، ناموس پنجم در مناقب ابرو، ناموس ششم در مناقب پلک، ناموس هفتم در مناقب مژه، ناموس هشتم در مناقب چشم، ناموس نهم در مناقب اشک، ناموس دهم در مناقب بینی، ناموس یازدهم در مناقب رخساره، ناموس دوازدهم در مناقب گوش، ناموس سیزدهم در مناقب زلف، ناموس چهاردهم در مناقب خط، ناموس پانزدهم در مناقب لب، ناموس شانزدهم در مناقب دهان، ناموس هفدهم در مناقب دندان، ناموس هیجدهم در مناقب زبان، ناموس نوزدهم در مناقب زنج، ناموس بیستم در مناقب روی، ناموس بیست و یکم در مناقب خال، ناموس بیست و دوم در مناقب گلو، ناموس بیست و سوم در مناقب گردن، ناموس بیست و چهارم در مناقب پشت، ناموس بیست و پنجم در مناقب استخوان، ناموس بیست و ششم در مناقب بازو ناموس بیست و هفتم در مناقب رگ، ناموس بیست و هشتم در مناقب خون، ناموس بیست و نهم در مناقب دست، ناموس سی ام در مناقب انگشت، ناموس سی و یکم در مناقب ناخن، ناموس سی و دوم در مناقب سینه، ناموس سی و سوم در مناقب دل، ناموس سی و چهارم در مناقب روح، ناموس سی و پنجم در مناقب پهلو، ناموس سی و ششم در مناقب شکم، ناموس سی و هفتم در مناقب کمر، ناموس سی و هشتم در مناقب زانو، ناموس سی و نهم در مناقب ساق، ناموس چهلم در مناقب پای (همان، برگ ۷).

اسلوب خاص و طرز بدیعی که بر این کتاب حاکم است و چنانکه قبلاً بدان اشارت رفت در نوع خود بی بدیل است، محصول فیضی ربّانی است که نخشی بدن معترف است و در این ابتکار و نوآوری خود را مقلد کسی نمی داند و از شیوه و سخن دیگری متأثر نیست.

«... بلکه بر نمطی ابداعی و ناموسی اختراعی:

خامه ام دهر پر زگوهر کرد کار ابداع تاکجا سرکرد»

\*\*\*

قطعه:

به نثر خویش صاحب نثر لایق روا باشد که آرد نظم هر کس  
ولیکن من نیاوردم درین نثر ز سعی کلک خود نظم دگر کس

\*\*\*

چهل شب هم نبخشیدند یک ناموس غیری را

مرا در یک شب بدین گونه چهل ناموس بخشیدند

(همان، برگ ۷)

نخشی در هر یک از این ناموس ها، ضمن معرفی یکی از اعضای چهل گانه بدن انسان در قالب نثری مژین و ادبی، جنبه های عرفانی و بهداشتی و پزشکی و راههای مداوای آن را بیان کرده و دستکاری قدرت پروردگار و قلم صنع وی را در وجود آدمی نشان داده است. دیباچه و سرآغاز کتاب چهل ناموس ضمن برخورداری از ظرایف ادبی و زیباییهای لفظی و معنوی که معمولاً در آغاز هر ناموس رعایت شده است، محتوای کلی کتاب نیز به صورت موجز بیان شده و نخشی با آوردن براعت استهلال هنرمندانه ای، موضوع اصلی آن را به خواننده انتقال می دهد. چنانکه گذشت نویسنده پس از تکمیل تحصیلات، شغل طبابت را برای گذران زندگی برگزید و علم پزشکی آن روز که بیشتر آن از طب هندی ناشی می شد، به خوبی فرا گرفته بود و از این رو در آغاز کتاب با برخی از اصطلاحات پزشکی روبرو هستیم از

قبیل: قوای غاذیه، نامیه، مولده، جاذبه، ماسکه، هاضمه، دافعه و پرده‌های چشم شامل: صُلبی، مشیمی، شبکی، عنبی، عنکبوتی، قرنی، ملخی (ملتحمی) و برش‌های استخوان جمجمه به قوسی، لامی، سهمی قشری، اکلیلی و...

«حمدی که از احصای آن مخیله فیاض ارباب خیالات قاصر گردد، مرقویبی را جلّ جلاله که قوت غاذیه و نامیه و مولده و مصوره داده کرم کامل اوست و مدحی که از استقصای آن مفکره فضااض اصحاب کمالات خاسر ماند. مرقدیری راعم نواله که شوکت جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه، بخشیده فضل نعم شامل اوست... بصیر مطلق تعالت آلاوه که شمع خسروانه چشم را به هفت پلیته صلبی و مشیمی و شبکی و عنبی و عنکبوتی و قرنی و ملتحمی، فراش مشیت او تواند افروخت و خبیر بر حق توالت نعماوه که جامه شعر سر را به پنج درز قوسی و لامی و سهمی (شهمی) و قشری و اکلیلی خیاط ارادت او تواند دوخت.» (همان، برگ ۱).

### نثر کتاب:

به طور کلی نثر کتاب را می‌توان از نظر قالب به سه نوع: ۱- نثر ساده (مرسل)، ۲- نثر مزین و مصنوع، ۳- نثر مزین با موج شعری و از نظر محتوا به نثر پزشکی، عرفانی و داستانی تقسیم‌بندی نمود.

۱- نثر ساده یا مرسل در این کتاب که به دور از تصنع و آرایه‌های لفظی و معنوی در جای جای آن به چشم می‌خورد، یادآور سبک‌های دوره اول نثر فارسی است. مثال:

«امام اعظم رضی الله عنه که موی در موی خود کاری داشت می‌گوید که سه چیز از حجام آموختم، کَرّت اول که من در حرم کعبه رفتم. وقت فرود آوردن مو، موی تراش بر من سه خطا گرفت یکی از آنها این بود که چون پیش مزین برای حلق نشستم مستقبل قبله نشستم، گفت: مستقبل قبله نشین که حلق عبادت است و در عبادت مستقبل قبله باید نشست، دوم آنکه چون سرپیش او نهادم، جانب چپ

نهادم، گفت: جانب راست نه که هر چه آغاز کنند از راستا آغاز کنند حتی النعل و الرجل، سیم آنکه بعد از حلق چون برخاستم همانجا مو افتاده گذاشتم، گفت: موبردار که مو با تو در عبادت موافقت کرده‌اند. امام اعظم رضی الله عنه بارها از آن مو تراش یاد کردی و گفתי که در صلابت دین ازو با صلابت ترکسی را ندیده‌ام...» (همان، برگ ۸)

## ۲- نثر مزین و مصنوع:

در این نوع نثر که غالباً در سرآغاز هر ناموس آمده است، ضمن به کارگیری انواع آرایه‌های لفظی و معنوی، کاربرد ابهام و تکرار لفظ در معانی گوناگون از بسامد بیشتری برخوردار است:

«موی شکافانی که از خدنگ عبارت، گره موی معانی بگشایند، اگر سخن چون موی مرا چون موی فرو گذاشت نکنند و شکل شانه سراپای تمام زبان نگردند، سخنی که از موی باریک تر است، موی گرفته به سمع ایشان رسانم.» (همان، همانجا). و یا در مناقب گوش گوید:

«فرقه‌ای که ارباب معانی گوش گرفته ایشانند، اگر یک چشم زدن گوش بدین گوش گرفته خود کنند، جواهری که مشاطه معانی در گوش من افکنده است در گوش ایشان افکنم.» (همان، برگ ۴۷)

و در مناقب دست چنین گوید:

«ای صاحب دست ایدک الله اگر مرا که از دست شده ام دست دهی و دست رفیق بر سروقت من فرود آری و از پای درآمده را دستگیری کنی، در دست، دست زده آید و دُری که از دست من برآید، نثار دست تو کرده آید.» (همان، برگ ۱۰۸)

این قسمت را با آوردن گونه دیگری از این نوع نثرپردازی فارسی در مناقب ساق پایان می‌بریم:

«ای ساق آبنوسی تو از ساق عرش چرب‌تر، سودای ساق تو که در سر من افتاده

است تا سِرِّ وَلَا تَلْتَفَتِ السَّاقِ بِالسَّاقِ ظاهر نشد نه من از سر این سودا خاستنی ام و نه آن سودا از سر من خاستنی است.» (همان، ۱۴۳)

### ۳- نثر با موج شعری:

هر چند رگه‌هایی از این نوع نثر در کتابهایی چون تفسیر کشف الاسرار میبیدی و مرصاد العباد شیخ نجم‌الدین رازی و مناجات پیر طریقت خواجه عبدالله انصاری سابقه دارد، اما در کتاب چهل ناموس نخشی با یک نظم خاص در تمام ناموس‌ها تکرار شده است و نویسنده با پرسشی که از خود می‌کند مانند: سر چیست؟ یا بازو چیست؟ با نثری شعرگونه که یکی از ابتکارهای جالب در نثر مزین فارسی است آن را پاسخ می‌گوید:

مثلاً در توصیف موی گوید:

«می‌خواهم که از غایت رعایت، موی از سر او (قلم) دور کنم تا در صفت مو، موشکافی کند. موی چیست؟ شبی تاریک، راهی باریک، شعری کبود، تاری بی بود، اکسونی مفتول، درازی مقتول (مقبول)، مُشکی معنیر، مجموعی ابتر، دودی بی دخانی، سنبل‌ی حیوانی، شعری نابافته، مفتولی ناتافته، نی نی، مو چیست؟ یکی برآمده بر همه اعضا و سرآمده کُلّ اجزا، عاشق نه، اما نحیف، نخشی نه، اما ضعیف.» (همان، برگ ۸)

و در توصیف پیشانی چنین بیان می‌کند:

«پیشانی چیست؟ صحیفه وافی، آینه صافی، محل اسرار، مقرّ انوار، مکتوبی محتوم، منشوری مرقوم، لوح محفوظ ثانی، تخته اسرار نفسانی (انسانی)، محمل خیر و شر، تذکره نفع و ضرر، ماه نه اما نورانی، آفتاب نه اما کمعانی، مشرق نه اما منشاء انوار، نخشی نه اما محرم اسرار» (همان، برگ ۱۸).

این نوع سجع پردازی ناگزیر از آوردن تشبیهات بدیع و خیالبندی‌هایی بکر است که گاهی سخنور را به تکلف می‌اندازد.

مثلاً تشبیه زبان به کلید قفل استخوانی، و بلبل شهدنوش و خطیب لعل پوش و... و کمر را به جوزای ثانی و سلّه ازدها، عدمی مصوّر، صفری مرقوم و... «زبان چیست؟ معبّر تأویل، مفسّر تنزیل، متکلم یگانه، گویای زمانه، جامع اشتات معانی، کلید قفل استخوانی... نی نی، زبان چیست؟ کاشف مشکلات، کاسر معضلات، کشف تفاسیر قرآن، مفتاح معانی و بیان، نی نی زبان چیست؟ جوهری جوهردار، گوهری گوهر بار، نقیب دروازه دهان، کوتوال حصار دندان،... نی نی زبان چیست؟ عندلیب شهد نوش، خطیب لعل پوش، سلطان نه اما در کن و مکن، **نخشبی نه اما صاحب سخن**». (همان، برگ ۷).

در بسیاری از فرازها که بدین سان شاعرانه سجع پردازی می‌کند نخشی نام خود را تخلّص وار در پایان آن ذکر می‌کند که ما از این نوع ترفندها در شعر فارسی کمتر سراغ داریم؛ مثالهایی که قبلاً ذکر شد از این نوع بودند و در آخرین جمله‌ای که در زیر ذکر می‌شود این سبک سخن نیز وجود دارد:

«کمر چیست؟ مایه سرور، خیرالامور، آفت جانی، جوزای ثانی، سلّه ازدها، مهره بی بها، عدمی مصوّر، وسطی مدوّر، صفری مرقوم، شیئی موهوم، عاشق نه اما نحیف، وامق نه اما ضعیف، صوفی نه اما با رقت، **نخشبی نه اما با دقت**». (همان، ۱۴۰)

### تأثیر از آیات قرآنی و احادیث:

نخشبی مثل سایر عرفای اسلامی که الفاظ و نوشته‌های خود را با چاشنی‌های کلام ربانی و احادیث نبوی می‌آریند، او نیز به مناسبت، برای استوار نمودن کلام خویش به شیوه‌ای نو، بارها از آیات مبارک قرآن و احادیث نبوی استشهاد می‌کند. به عنوان مثال در آغاز کتاب انگیزه‌ای که وی را وادار به نوشتن کتاب چهل ناموس کرده است با الهام از حدیث معروف «من عرف نفسه فقد عرف ربه» تفسیرگونه‌ای نیز برای آن می‌آورد و حکمت خداوندی و دستکاری قدرت وی را در آفرینش انسان فریاد می‌آورد: «ای بینای وقت اگر در وقت خود نیکو بنگری هیچ چیز بهتر از

خودشناسی نیایی، کسی که خود را شناخت هیچکس را شناخت، آری کسی که خود را نداند که او چیست. دیگری را کی داند که او کیست؟»

آنکه او در حق خود جاهل بود در حق بیگانه عالم کی شود؟  
محققان گویند: «معرفت نفس خویش دلیل است بر معرفت صانع تقدّس و تعالی اما از راه مخالفت نه از روی موافقت یعنی هر که خود را بشناسد که او محدث است یقیناً خدای را بشناسد که او قدیم است و هر که خود را بشناسد که او جایز الوجود است، خداوند خود را بشناسد که او واجب الوجود است و هر که خود را بشناسد که او لایق عبودیت است، خداوند خود را بشناسد که او در خور ربوبیت است.

همه کس را شناختی چون تو خویشتن را تمام بشناسی»

(همان، ۵)

و از این دست تأثیر پذیری‌ها از آیات مبارک قرآن و احادیث در این کتاب فراوان است از قبیل: عالم صغری، عالم کبری و حدیث ان الله تعالی خلق الملائكة و رکب فہیم العقل و... چنانکه در باره حدیث اخیر آورده است:

«آری معطی عقل، او تعالی و تقدّس در ملایک عقل ترکیب کرد بی شهوت و در بهایم شهوت ترکیب کرد بی عقل و در آدمی هم عقل ترکیب کرد و هم شهوت...»  
(همان، ۱۴).

و در خلال داستان تاجر و طوطی چوب با الهام از حدیث معروف «من حفر بئراً...» بهره جسته و اندر زهای اخلاقی و اجتماعی را به مخاطبان یادآوری می‌نماید: «... آری که کرد که نیافت و که کشت که ندرود؟! پادشاه زاده را از این معمای مشکل هیچ معلوم نشد و بر حکم من حفر بئراً لآخیه فقد وقع فیہ، خاسر و خایب برون آمد...» (همان، ۴۳).

و یا در توصیف اصحاب کهف گوید: «آن یاران غار که تو ایشان را اصحاب کهف خوانی چون در خلوت غار در خواب شدند سیصد و اند سال همچنان خفته

بماندند، فاطرنیش و نوش و خالق چشم و گوش تعالی و تقدس که لا تأخذه سنة و لانونم، صفت جلال اوست، خواب ایشان در گوشهای ایشان نهاد...» (همان، ۲۶).

نخسبی گاهی ضمن استفاده از آیات قرآنی، هنرمندانه خیالبندی‌های شاعرانه را در توصیف ناموسی که بی ارتباط با محبوب نیست لب به سخن می‌گشاید، مثلاً در ناموس خط سیاهی مو و سفیدی روی را به تصویر کشیده و با استشهاد به آیات قرآنی به گونه‌ای زیبا هنرمندی خود را نشان می‌دهد: «تا روی چون چاشت تو دیده‌ام والضحی از زبان من نمی‌رود و تا موی چون شب تو گزیده‌ام و اللیل از دل من فراموش نمی‌شود و هرگاه تو عذار در خط می‌داری من تولج اللیل فی النهار می‌خوانم و هر وقت که تو خط از عذار بر می‌داری من تولج النهار فی اللیل بر زبان می‌رانم» (همان، ۵۵).

نمونه‌های دیگری از قبیل آیه الست بریکم، کرامت انسان و... در این کتاب وجود دارد که نخسبی را تحت تأثیر قرار داده است.

#### نخسبی و متون پیش از خود:

چنانکه قبلاً نیز اشاره شد، نخسبی در تصنیف نثر چهل ناموس خود را وامدار کسی نمی‌داند ولی هر چند کوشیده است که از این تأثیر پذیری‌ها به دور باشد چنانکه خود او گوید:

به نثر خویش صاحب نثر لایق روا باشد که آرد نظم بر کس

ولیکن من نیاوردم درین نثر ز سعی کلک خود نظم دگر کس

با این وجود گاه گاهی از سخنوران پیش از خود متأثر شده است که در متون عرفانی بیشتر به مرصاد العباد و مثنوی و در حکایات و نثر به گلستان سعدی توجه دارد و شعر زیر این مورد را تقویت می‌کند:

به هر شهری و هر جایی متاعی قیمتی خیزد

ضیاء از نخشب و شکر زمصر و سعدی از شیراز

به عنوان مثال نخشی در خلق حکایت‌ها و اشعار زیر تحت تأثیر سعدی در گلستان واقع شده است:

«و آن بدان ماند که وقتی پادشاهی پسری داشت به غایت پلید طبع و کند خاطر، او را بر معلمی فرستاد که این را تعلیم علم کن. معلم سالها در پی او زحمت دید و در او اصلاً رشدی حاصل نشد، روزی معلم او را دست گرفته بر پادشاه برد و گفت ای پادشاه این پسر خود بستان که این را از صحبت من رشدی حاصل نشد اما نزدیک است که من از صحبت او پلید طبع شوم» (همان، ۱۳۰).

که برگرفته از این حکایت باب هفتم در گلستان سعدی است:

«یکی را از وزرا پسری کودن بود، پیش یکی از دانشمندان فرستاد که مر این را تربیتی کن مگر عاقل شود، روزگاری تعلیم کردش و مؤثر نبود. پیش پدرش کسی فرستاد که این عاقل نمی شود و مرا دیوانه کرد...؟» (غلامحسین یوسفی، گلستان، ص ۱۵۴)

وی در حکایت شتر و طفل که در چهل ناموس آمده است به حکایت سعدی در گلستان نظر داشته است: **نخشی**: «... وقتی کرکس که هیچکس را براو دسترسی نیست با اشتری که در دست ساریان گرفتار است می گفت ای اشتر چیست که زمام اختیار خود را یکبارگی به دست دیگری داده ای تا هر کودکی که هست ترا دست گرفته هر جانبی می کشد؟ اشتر گفت ای کرکس ترا کار با مردگان افتاده است و مرا کار با زندگان، اگر تو را هم این محنت در قفا باشد که مراست، دست از من بداری و مرا در معرض ملامت نداری...» (جزئیات و کلیات، ۱۰۹)

**سعدی**: «حلم شتر چنان که معلوم است اگر طفلی مهارش گیرد و صد فرسنگ برد، گردن از متابعتش نپیچد...» (گلستان، ص ۸۵)

نخشی ابیات زیر را نیز تحت تأثیر سعدی سروده است:

**نخشی**:

آنکه بردشمنان نبخشاید      دوستان را کجا کند ضایع

آنکه ضایع نکرد خارستان      بوستان را کجا کند ضایع  
هر که با دشمنان ببخشاید      دوستان را کجا کند ضایع

(همان، ۱۱۷)

\*\*\*

سعدی:

ای کریمی که از خزانه غیب      گبر و ترسا وظیفه خورداری  
دوستان را کجا کنی محروم      تو که با دشمن این نظر داری

(گلستان، ص ۴۹)

\*\*\*

نخشبلی:

تا توانی درون کس مخراش      نیک می‌گوی و نیک گو می‌باش

(جزئیات، ۶۸)

\*\*\*

سعدی:

تا توانی درون کس مخراش      کاندرین راه خاها باشد  
کار درویش مستمند برآر      که تو را نیز کارها باشد

(گلستان، ص ۸۳)

نخشبلی اتحاد عاشق و معشوق را حکایتی می‌آورد که بی شک برگرفته از حکایت مولانا در مثنوی است: «صاحب وقتی را که ازین نمد کلاه محبت داشت پرسیدند: میان دو کس کمال محبت کی شود؟ گفت: وقتی که یکی مردومی را گوید ای من! و آن شنیده باشی که وقتی عاشق بر معشوق رفت و در بزد معشوق از درون گفت بر در کیست؟ عاشق گفت ای من، من. معشوق از درون گفت و چون همچنین

است درون درآی.» (جزئیات، ۱۴۶)

مولانا:

آن یکی آمد در یاری بزد      گفت یارش کیستی ای معتمد؟  
گفت من، گفتش برو هنگام نیست      بر چنین خوانی مقام خام نیست  
خام را جز آتش هجر و فراق      کی پزد کی وارهاند از نفاق

رفت آن مسکین و سالی در سفر	در فراق دوست سوزید از شرر
پخته شد آن سوخته پس بازگشت	بازگرد خانه انبازگشت
حلقه زد بر در به صد ترس و ادب	تا بنجهد بی ادب لفظی زلب
بانگ زد یارش که بر در کیست آن؟	گفت بر در هم توی ای دلستان
گفت اکنون چون منی ای من درآ	نیست گنجایی دو من را در سرا
نیست سوزن را سر رشته دو تا	چونکه یکتایی درین سوزن درآ...

(مثنوی، دفتر اول، ص ۱۸۸)

از میان منابع پیش از نخشی، بیشترین کتابی که تأثیر فراوان بر جزئیات و کلیات نهاده است کتاب **مرصاد العباد** شیخ نجم الدین رازی است. و این به دلیل اشتیاق و گرایش نخشی به عرفان بوده است که در مجالس عرفا شرکت می نموده و خود در این وادی درجات عالی را کسب کرده است. این تأثیر گذاری به سبب اهمیت و شهرت **مرصاد العباد** در نزد طبقه عرفا بوده است. این کتاب علاوه بر اینکه اثر خود را در جای جای کتاب جزئیات و کلیات ظاهر کرده، بیشترین تأثیر را در بابی که اختصاص به آفرینش آدم (ع) دارد، گذارده است، به طوری که حتی در ترکیبات، اشعار و سبک جملات این کتاب تأثیر آن نمایان است، ترکیبات: ابلیس پرتلبیس، مگه و طائف، تعبیه، دستکاری قدرت، تمهید کردن، دف دو رویه، مردود دلها، دهن آدم، کوشک، عرش عظیم، عرش ثانی، استوا، عالم صغری، عالم کبری، سیاست، هیئت صنوبری، دار لعنت و... همگی برگرفته از کتاب **مرصاد العباد** است.

### نخشی:

«اندر آنچه کالبد ابوالبشر صلوات الله علیه که سلطان صاحب دلان عالم بود، هنوز میان مکه و طائف دستکاری قدرت می رفت که روزی ملائکه بر ابلیس پرتلبیس رفتند که ای معلم این چه قاعده است که بر روی زمین تمهید می کنند، شکوه این شخص در باطن ما قوی جای گرفته است، یکی بر خیز و گرد او بر آید که این چه تعبیه است که انگیخته اند و ندانسته اند که این تعبیه آن است که آن معلم را

دفع دورویه خواهند کرد. ابلیس که مردود دلهاست بر سر وقت آن صاحب دل رفت، چون نظر او بر آدم افتاد شکوه آدم خفقانی در دل او پدید آورد. با ملائکه آغاز کرد گفت: من در لوح محفوظ دیده‌ام حضرت صمدیت را تعالی و تقدس دشمنی باشد، نام او ابلیس مگر آن ابلیس خواهد بود... ابلیس در دهن آدم که کوشک خلیفتی بود بار یافت. دزدوار در کوشک در رفت. در هر عضوی که برسید می‌گفت: سهل است، اما چون به دل رسید هر سزی که در عرش عظیم دیده بود در آن مضغه صنوبری دید. یعنی چنانچه در عالم کبری، عرش را محل استوای صفت روحانیت یافته بود در عالم صغری، دل را استوای روحانیت یافت... کوشک تن آدم اگر چه خاکی بود اما نگاهبانان عصمت بسیار داشت، او را بگرفتند که تو دزدی، درون کوشک خلیفه چه می‌کنی؟ خواستند تا او را در حال سیاست کنند و بردار پایدار لعنت کشند لیکن وقت نرسیده بود، چند روز مهلت یافت. اما محققان بدانند که چون ابلیس در دهن آدم که عالم صغری بود در رفت، جمیع اعضا و ارکان او نمودند مگر دل که عرش ثانی بود، از او مستور داشتند. آری ابلیس دزد راه بود، بر دل آدم که خزانه معرفت بود راه نیافت، بعد از آن گفتن گرفت که خزینه از دزد مستور دارند، چنانچه از آنجا بیرون آمد و با ملائکه آغاز کرد که این شخص دل ندارد و در کسی که دل نباشد او گِل باشد، زهی کور دل که ابلیس بود! آدم را که همه دل بود گل می‌گفت...» (جزئیات و کلیات، برگ ۱۲۶-۱۲۵).

### شیخ نجم الدین رازی در مرصاد العباد:

«... در بعضی روایت آن است که چهل هزار سال در میان مکه و طائف با آب و گل آدم از کمال حکمت، دستکاری قدرت می‌رفت و بر بیرون و اندرون او مناسب صفات خداوندی آینه‌ها بر کار می‌نشانند... هر چند ملائکه در آدم تفرس می‌کردند نمی‌دانستند که این چه مجموعه‌ای است؛ تا ابلیس پر تلبیس یکباری گرد او طواف می‌کرد... و چنانکه در عالم کبری چهل فصل بود، بهار و خریف و تابستان و

زمستان، در آدم که عالم صغری است چهار طبع بود... پس چون ابلیس گرد جمله قالب آدم بر آمد هر چیزی را که بدید ازو اثری باز دانست که چیست. اما چون به دل رسید دل را بر مثال کوشکی یافت... هر چند کوشید که راهی یابد تا در اندرون دل در رود هیچ راه نیافت. با خود گفت هر چه دیدم سهل بود کار مشکل اینجاست؛ اگر ما را وقتی آفتی رسد ازین شخص، ازین موضع تواند بود... ابلیس را چون در دل آدم بار ندادند و دست رد به رویش باز نهادند، مردود همه جهان گشت. مشایخ طریقت از اینجا گفته‌اند: هر که رایک دل رد کرد مردود همه دلها گردد...» (مرصاد العباد، محمد امین ریاحی، ۱۳۶۵، ص ۷۳-۷۸ با تلخیص)

سبک عبارت‌پردازی در جاهایی از این کتاب که از مرصاد العباد تأثیر پذیرفته است و می‌توان آن را به سبک امری یا خطابی تعبیر کرد، عیناً الگویی است که از کتاب مرصاد العباد اقتباس شده است:

نخشی: «چون خواستند که مهتر آدم علیه السلام را تخته عشق تعلیم کنند خطاب آمد ای گندم! پیش تخت آدم جلوه کن وای آرزو در دل او در آی وای ملعون تو در وسوسه شو وای حوا تو راه کج نمودن پیش گیر و ای صبر تو گرد آدم مگرد. این چه بود؟ این همه آن بود تا آدم را از تخت ناز در خاک نیاز اندازند و سرّ محبت بر او کشف کنند که راه عشق راهی است که در او جز مردن مردم خاکی قدم نتواند نهاد.» (جزئیات، ۵۰)

### شیخ نجم الدین رازی:

«... ای آدم در بهشت رو و ساکن بنشین، و چنانکه می خواهی می خور و می خسب و با هر که خواهی انس گیر... ای آدم از بهشت بیرون رو وای حوا ازو جدا شو: ای تاج از سر آدم بر خیز، ای حله از تن او دور شو، ای حوران بهشت آدم را بر دف دو رویه بزیند... این چیست؟ سنگ ملامت بر شیشه سلامت می زینم و روغن خود پرستی آدم را بر زمین مذلت عبودیت می ریزیم، تیغ همت او را بر سنگ

امتحان می‌زنیم.» (مرصاد العباد، ص ۹۳ و ۹۱)

علاوه بر این نوع تأثیر پذیری‌ها که به اجمال گذشت موارد دیگری از قبیل اشعار و امثال وجود دارد که نخشی از کتاب مرصاد العباد برگرفته است مثلاً ضرب المثل زیر:

**نخشی:** «هر که گِل کاود گل خورد» (جزئیات و کلیات، ۷۱)

و شیخ نجم الدین رازی: «هر که گل کند گل خورد» (مرصاد، ص ۱۵۱)

**نخشی:** «گفت ای خواجه دیر باز است که می‌گویند:

نزدیکان را بیش بود حیرانی کایشان دانند سیاست سلطانی»

(جزئیات و کلیات، ص ۷۹)

که این شعر نیز در مرصاد العباد آمده است. ر.ک (مرصاد العباد، ص ۶۹)

### معلومات پزشکی در کتاب جزئیات و کلیات:

نخشی در خلال شرح چهل ناموس به مناسبت، اطلاعات پزشکی خود را ذکر می‌کند. چنانچه گذشت نخشی دانش پزشکی آن روز که بیشتر از طب هندی و اسلامی سرچشمه می‌گرفته است به خوبی فراگرفته و پیشه طبابت را برای خود انتخاب نموده بود، لذا در هر ناموس، علائم بیماری و صحت اعضا را بر شمرده و تا حدودی داروهایی که تا آن روز شناخته شده بوده است و در علم پزشکی آن روزگار کاربرد داشته معرفی می‌کند. از این رو، واژه‌ها و اصطلاحات پزشکی فراوان در این کتاب به چشم می‌خورد: نمک سنگ، آمله، بلیله، گشنیز، مغز شب پره، پلپل، چنبه، دهنوره، زرنیخ، سندهی، چاکسو، بوچه، سقمونیا، جوکهار، مازون، زقومیا، نان خواه (بادیان)، چغرات، مسکه، برسام، دهوانسه اشخار و... از این قبیلند. نمونه را برای جلوگیری از ریزش مو و یا ازاله آن در ناموس اول که در مناقب موی است براساس تجربه و دانش خود بیان می‌کند ذکر می‌شود:

«و در سر شب پرک (خفّاش) دوگونه مغز است، یکی سبز و دوم سپید، هر جا که

آن سبز بمالند موی آنجا بر نیاید و هر جا که آن سپید بمالند دراز شود و در مغز هیچ حیوانی این خاصیت نیست که در مغز شب پرک است. آری شب پرک مرغ عیسی است و چون احوال عیسی عجیب بوده احوال مرغ او نیز عجیب است» (جزئیات و کلیات، برگ ۱۱).

### نتیجه:

چنانکه قبلاً نیز اشارت رفت نخشبی، چهل عضو از اعضای رئیسه بدن انسان را در قالب چهل ناموس با عبارت پردازی‌های موزون و ابداعی، آمیخته با نظم فارسی شرح و تفسیر کرده و اطلاعات پزشکی خود را به مناسبت در جای جای این کتاب به یادگار گذاشته است. ناموس‌ها به ترتیب از موی، شروع شده و به تدریج از سر، دماغ، پیشانی، ابرو، پلک و... دنبال می‌شود و سرانجام به چهلمین ناموس یعنی پای ختم می‌شود و آن را با غزلی با ردیف پای به پایان می‌برد که ما در اینجا حسن ختام را به همین غزل بسنده می‌کنیم:

«سخن در پای بسیار شده است، می‌خواهم سخن پای را به سر برسانم و به غزلی هم در ردیف "پای" ختم کنم اینک ختم کرده شد و الحمدلله علی اختتامه والسلام: غزل

ای کوفته بر سر جهان پای	شد کبک به پیش تو کمان پای
پای تو چه لایق زمین است	بر دیده من بنه تو آن پای
جز بر سرکوی تو نگردم	تا آنکه بود مرا روان پای
گر گیرم باری اینچنین دست	و ربوسم باری آنچنان پای
نگذاریم از درون خانه	بگذار نهم بر آستان پای
باشد که زگل نشانت یابم	در باغ نهم بدین گمان پای
ور چو تو گلی بدستم آید	هرگز نهم به بوستان پای
برخط تو گر رسد مرا دست	کم پاک کنم به طیلسان پای

اندر طلب تو نخشبی را شد خسته ز راه کهکشان (کبکسان) پای

### منابع:

- ۱- تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، ج سوم، بخش دوم، انتشارات دانشگاه تهران، چ دوم، تهران، ۱۳۵۵.
- ۲- جزئیات و کلیات (چهل ناموس) اثر ضیاءالدین نخشبی، نسخه خطی، کتابخانه خدابخش پتنه، هندوستان به شماره HI. No 2021.
- ۳- سلک السلوک، ضیاءالدین نخشبی، به تصحیح دکتر غلامعلی آریا، چاپ اول، زوآر، تهران، ۱۳۶۹.
- ۴- سیری در گلریز نخشبی، ضیاءالدین نخشبی، دکتر ساجد الله تفهیمی، کراچی، ۱۹۸۵ م.
- ۵- طوطی نامه، ضیاءالدین نخشبی، به تصحیح دکتر فتح الله مجتبایی و دکتر غلامعلی آریا، زوآر، تهران، ۱۳۷۲.
- ۶- گلستان سعدی، به تصحیح شادروان دکتر غلامحسین یوسفی، خوارزمی، تهران، چ دوم، ۱۳۶۹.
- ۷- مرصاد العباد، شیخ نجم الدین رازی، به تصحیح دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چ دوم، ۱۳۶۵.